

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

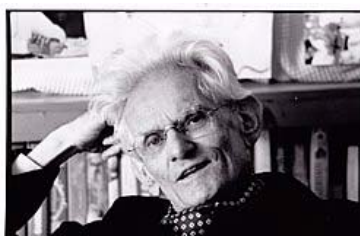
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

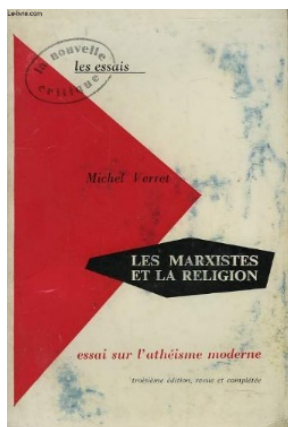
نویسنده: میشل وره
برگردان: حمید محوی
۱۲ جنوری ۲۰۲۳



میشل وره در سال ۲۰۰۹ - Michel Verret

مارکسیست ها و دین-۶

درنگی درباره خداناباوری مدرن



۱.۳.۱۱ تضادهای آفرینش

ولی در اینجا تضادها دوباره شروع می شود. خدا را به عنوان روح ناب، بی نهایت و کامل تعریف کرده اند. پس چرا چنین خدائی به آفرینش دست زده است؟ لوکرتیوس^۱ (۹۹ تا ۵۵ پیش از میلاد) به این موضوع اشاره کرده است:

اگر خدایان کامل هستند و در خودشان همه واقعبیت های ممکن را در بر می گیرند، چگونه آن هستی که هنوز وجود ندارد را به وجود می آورند؟ اگر بر عکس خدا در عمل بی نهایت است، هیچ مخلوق بیشتری ممکن نیست، زیرا از پیش وجود دارد، و باید به پارمنید باور کنیم: «وجود هست، و نیستی نیست». در این بی نهایتی که فاقد منشأ است، آفرینشی امکان پذیر نیست.

مگر این که خدا به آفرینش نیازمند باشد؟ ولی آیا چنین امری اعتراف به ناکامل بودن او نیست؟ هر نیازی کاستی خاصی را در خود پنهان دارد، حتا اگر نیاز همانگونه که برخی خداشناسان می گویند از عشق فزاینده منشأ گرفته باشد. این فرضیه باز هم شکننده است: در فزایندهگی عشق خود، آیا خدا می توانست مخلوق خود را به شرّ بسپارد؟ این

¹ Lucrèce

ریسک ناخوشایند برای هر آفرینش؟ پس چرا؟ به قول ملبرانث^۲، برای شکوهمندی آفریدگار؟ برای این که مخلوقش او را بازشناسی و پرستش کند؟ به این ترتیب خود را در گرو لطف انسان ها قرار می دهد! در نتیجه پرومته حق داشت بگوید:

زیر آفتاب، من هیچ هستم
بی نواتر از شما، خدایانند!
شما در فقر زندگی می کنید
قربانیان محراب های شما
و تنفس دعاها
برای خوراک اعلیحضرت،
و شما از گرسنگی می مردید
اگر کودکان، گدایان
دیوانه هائی باذکرده از امید نبودند.^۳

دست کم، در چشم انداز منطق متافزیک، هر آفرینشی طبیعتاً تکوین یافته، و نسبت به بی نهایت محدود و در نتیجه ناکامل است. ایده آلیست با این پرسش که چگونه نازل توان به وجود آوردن عالی را داشته تصور می کند که بر ماتریالیست چیره شده است. ولی پرسش او را به خودش باز می گردانیم. چگونه عالی توانسته نازل را به وجود بیاورد؟ اگر مهارت و کمال به این سادگی تنزل خود را تضمین کرده، به این علت بوده که ناکامل بوده است. بودلر می پرسد «سقوط چیست؟ اگر این وحدت بوده که ثنویت یافته، پس این خدا بوده که سقوط کرده است. به سخن دیگر، آیا آفرینش سقوط خدا نبوده است؟»^۴ به هر صورتی که در نظر بگیریم، خود این فکر آفرینش، جوهر ذاتی را که به خدا نسبت داده شده نفی می کند.

در واقع، ایده آفرینش حتماً شاید از امکاناتش فراتر می رود. چگونه در واقع روح می تواند ماده را به وجود بیاورد؟ حداکثر، اگر در خودش ایده آفرینش را بیابد ولی هرگز نمی تواند واقعیت را از ایده و اندیشه استخراج کند. دلیل و برهان کانت صحیح است. از یک ایده، می توانیم ایده دیگری را نتیجه بگیریم، ولی به هستی (موجود باشنده) نمی رسیم. «ایده یک موجود کامل مستلزم همه مهارت ها در سطح عالی و کامل است، بنابراین، هستی کامل است، در نتیجه، خدا وجود دارد.» این شواهد و مدارک هستی شناختی معتبر نیست. ایده کامل فقط مستلزم ایده همه چیزهای کامل است، در نتیجه ایده هستی خواهد بود و نه خود هستی. آنچه در مورد خدا حقیقت دارد در مورد ماده نیز به طریق اولی حقیقت دارد. از ایده انتزاعی ماده هرگز نمی توانیم انواع بی نهایت ماده واقعی، عینی و محسوس را استخراج کنیم. «خدای متافزیک کارگری بی دست است»^۵ خدا نمی توانست ماده را بیافریند به جز بر اساس اسلوب عملیات جادویی... در واقع باید بپرسیم در اصل بین جادوگری که خیال می کند با خواندن ورد و فرمول جادویی از آسمان باران می باراند و خدائی که با کلام می آفریند چه تفاوتی وجود دارد؟...

با وجود این، فرض کنیم که ماده آفریده شده. چه رابطه ای به سهم خود با آفریننده خود برقرار می کند؟ اگر ماده از او مستقل است، خدا قدرت مطلق و لایتنهای بودن خود را از دست می دهد و به دلیل آفرینش آفریده هایش پایان پذیر و

² Malebranche

³ Goethe : « Prométhée », Théâtre complet, p. 188, Edition Pléiade.

⁴ Baudelaire : Mon cœur mis à nu, tom II, p. 652, Edition Pléiade.

⁵ Meslier : op. cit., p. 44.

محدود می شود. آیا در او به عنوان تظاهرات بی واسطه یا برآمده از ذات خود او باقی می ماند؟ از این پس باید مادیت، متناهی و نقصان را بپذیرد. برای حفظ لامتناهی، متکامل و تعالی را از دست می دهد... ولی چه تمایزی بین چنین خدائی و طبیعت وجود دارد؟ ایده آلیسم چندان از گرویدن به ضد خود از طریق راه های میانجی پانتئیسم به دور نیست.^۶ آیا منطقی تر و در انطباق بیشتر با لامتنهی و متکامل بودن جهان قدسی نیست که خدا نیز ماده باشد؟ آیا ایده آلیسم به طور ضمنی اعتراف نمی کند که در خدا دلایلی برای آفریدن مفروض شده است؟ اگر خدا ماده را آفریده به این علت بوده که بدون آن احساس فقر می کرده. ولی به این ترتیب، ماده بخشی از کمال است.

۱.۳.۱۲ ایمان نقصان عقل را جبران می کند

این تضادهای متنوع، که غالباً از سوی منتقدان خداناباور در قرن هجدهم مطرح می شود، در واقع کاری نمی کنند مگر تبدیل تناقضات خاصی که به شیوه فکری متافزیک تعلق دارد. متافزیسین ایده آلیست در واقع در خدا فقط تناقضات باطن ناآگاه خود را ملاقات می کند. او تناقض در واقعیت را نفی می کند: یعنی تناقض با شدت بیشتری در تفکرش آشکار می شود. او خدا را بر اساس شاخص های منطقی صوری از طریق یک سری صفت های منزوی مطلق و ساکن (لامتنهی، کامل، و مانند اینها) با حذف اقطاب مخالف آنها تعریف می کند. ولی او نمی تواند به این خدائی که بدون تضاد مفروض شده بیندیشد مگر به بهای تناقض. تناقض تحقیر شده در اینجا انتقام می گیرد. از او. و از خود خدا. زیرا اگر خدا ایده ناب است، هر تناقضی در ایده خدا روی خدا منعکس می شود.

اگر به خوبی در این باره بیندیشیم، می بینیم که این تناقضات می تواند مشیت الهی تلقی شود. آیا این تناقضاتی که منشأ آنها مشیت الهی است نمی تواند تشکیل دهنده اصل و اساسی باشد که ما برای آشتی بین خدای عقل و خدای ایمان جست و جو می کردیم؟ پس برای پاسخ به چنین پرسشی فقط می توانیم از ایمان بخواهیم تناقضاتی را که عقل مطرح کرده حل کند و مسأله حل خواهد شد...

تناقض در فقدان توان در اندیشیدن به آن در زندگی تجربه خواهد شد. محدودیت های تاریخی عقل متافزیک از طریق دیالکتیک ذهنی عرفانی جبران خواهد شد.^۷ چنین دیالکتیکی فقط چهره اعتبار فکری جدید و غیر منتظره ای به خود می گیرد. بستر همه ناآگاهی های انسان و در عین حال به پناهگاهی برای تناقض های ناشناخته ای تبدیل می شود که عقل هنوز برای بیان و حل آنها مردد است.^۸ خدای عالمان به کمک خدای آدم های ساده می آید. همه چیز به سوی دین جاری می شود. «در این شب عارفانه جائی که همه گاوها سیاهند» (هگل)، هر کسی هر چه را که می خواهد پیدا می کند: یکی ناآگاهی هایش، و دیگری راه های حل ذهنی تناقض های نظری خود را می یابد.^۹

^۶ پانتئیسم که فویرباخ از آن حرف می زد «آتئیسم خداشناختی، ماتریالیسم خداشناختی است»

^۷ پاسکال Pascal شاهد کلاسیک این وضعیت تاریخی است... «فروتن باشید، دلیل ناتوانی» (اندیشه ها، صفحه ۹۴۷ Pensée). عارفان آلمانی قرن هجدهم، بوهم Boehme و ژاکوبی Jacobi رویکرد او را گسترش می دهند. این اسامی جایگاه خاص خود را در تاریخ دیالکتیک دارند، گرچه نمی توانیم مستقیماً دیالکتیک عینی را از دیالکتیک ذهنی نتیجه بگیریم همان گونه که برای مثال لوسین گلدمن Lucien Goldman تمایل به چنین کاری دارد. این دیالکتیک ذهنی جوهر خداشناسی و غیر ماتریالیستی است.

^۸ الهیات منفی به سهم خود مفهوم این تناقض را روشن می کند. مسلیه Meslier اشاره کرده است که «الهیات می تواند به طور مشخص به عنوان علم تناقضات تعریف شود. (op. cit., p. 146)

^۹ برگسون Bergson هنوز چهره فلسفه مدرن همین رویکرد است. عرفان نزد او «شهودی» نامیده می شود.

۱.۴. خدا، داور و ناجی

ایده آلیسم دینی فراسوی نقاط اتکای معرفت شناختی خود باید به پشتیبانی اجتماعی مجهز می‌شد که امروز جوهر نیروی خود را به آن مدیون است. در نتیجه آیا نظریه مفهوم یک موضوع اجتماعی است؟ بسختی بتوانیم بپذیریم. با وجود این آیا می‌توانیم وسعت و تنوع منافع اجتماعی را که در تعریف ساده عدالت دخالت دارد نفی کنیم، و اگر فقط به همین موضوع مهم و محوری بسنده کنیم؟ وضعیت ارزش‌های اخلاقی به همان اندازه که محتوای آن، فراسوی بحث و جدل‌های نظری، عمل انسان‌ها و به همین گونه شیوه وجودی جامعه را زیر سؤال می‌برد. به این ترتیب خدای ایده آلیسم از بلندای اندیشه ناب در بحث و جدل سقوط می‌کند. برای چه نقشی؟ این آن چیزی است که باید تعریف کنیم.

۱.۴.۱. تابوها

مقدس سازی اخلاق خیلی از کُد گذاری ایده آلیست آن قدمت بیشتری داشته و از کهن ترین دوران‌ها منشأ می‌گیرد. به همین ترتیب، شرایط بدوی زندگی انسان به همان اندازه و حتا بیش از امروز سبب سازماندهی اکید گروه‌های اجتماعی در پیروی از قواعد تحمیلی به افراد و تنبیه آنان در صورت خطا از سوی جامعه می‌شده است. پیش از این ما در جوامع جانوری پدیده اجتماعی سازمان یافته را تشخیص دادیم: یعنی تقسیم مرزها، سلسله مراتب اجتماعی، اصول و قواعد مربوط به تغذیه و روابط جنسی به تناسب نیرو یا عادت. در جوامع بشری سازمان‌ها ماندگار بوده و از پیچیدگی خاصی برخوردارند. از سوی دیگر جهشی تعیین کنند صورت می‌گیرد. زبان بازنمایی اصول و قواعد مربوط به همزیستی افراد را در بطن گروه امکان پذیر می‌کند. در نتیجه از این پس اصول و قواعد به صورت اندیشه ذهنی و جهانشمول بیان می‌شود. ولی با بیان این اندیشه‌ها بار ظرفیت عاطفی خاص اجبارها و ممنوعیت‌های واقعی را نیز حمل می‌کند.

بازنمایی حقوقی و اخلاقی در واقع خنثی نیست. به همان گونه که پیکر اجتماعی نسبت به اصول و قواعد خود خنثی نیست. این اصول و قواعد با ساخت و سازهای جزائی جمعی (مادی و روانی) تضمین می‌شود و به این ترتیب به آن و به همین گونه به بیان ذهنی آن معنای فوق العاده عاطفی می‌دهد. برای بررسی موضوع تقدس یا پدیده‌های قدسی، از موضوع پیچیده احترام و ترس که زندگی اخلاقی جوامع اولیه روی آن تمرکز یافته شروع می‌کنیم. در این دوران اخلاق و دین یک کلیت در هم پیچیده است: یعنی نه ارزش‌ها، نه مجازات‌هایی که از آنها پشتیبانی می‌کند، نه جامعه‌ای که الهام بخش یکی و دیگری بوده در واقع به چنین صورتی، به زبان عامیانه، در محتوای انسانی و باز هم کمتر تحت تعیین کننده‌های واقعی اندیشیده نشده بوده، بلکه ما در فرآیند «بت‌وارگی» (بخوانید جادو پنداری) و مقدس سازی با آنها اُخت گرفته ایم: نظم اخلاقی به عنوان نظم چیزها طراحی شده است. به این ترتیب انعکاس ممنوعیت‌ها و اجبارها روی اشیاء به طور مشخص به عنوان محصول و نشان نیروهای فراطبیعی احساس می‌شود که تهدید کننده یا خیر خواه است.

این است وضعیت مضاعف تابو ذیل اشکال متعدد غذایی، جنسی، سیاسی، اقتصادی و مانند اینها. ممنوعیت اعلام شده روی این و یا آن ماده غذایی به دلایل اقتصادی (به عنوان مثال، ضرورت انباشت ذخیره) متعاقباً بستگی خود را به مالکیت مستور خود شیء آشکار می‌کند: یعنی ناخالص (نجس) بودن آن. به همین گونه برای روابط جنسی. حتا امروز بخوبی می‌دانیم که این موضوع تا چه اندازه در ذهنیت دینی تابو باقی مانده است. برای کاتولیک‌های اصیل تنظیم تقویم روابط جنسی کاملاً تابع خدا و پاپ است... تابوهای سیاسی در عین حال به تأثیر گذاری هایش روی بسیاری از تخیلات عمومی ادامه می‌دهد. تخلف ناپذیری و خدشه ناپذیری شخص پادشاه، خصوصیت ایزدی و مقدس او در فرانسه

قرن هفدهم کاملاً رایج بوده است. مالکیت نیز از سوی مالکان به عنوان حقوق مقدس به رسمیت شناخته می شد، آیا چنین وضعیتی در وابستگی به حقوق مقدس احساسات آنان را در روزمره تحریک نمی کرد؟
تابوها با وجود پیشرفت فرهنگ دوام آوردند و جای شگفتی نیست که آنها را در آغاز تمدن مشاهده می کنیم. و نه حتی وقتی که روی خدا متمرکز می شوند، یعنی از آغاز وحدتشان و تبدیل ساخت و سازهای عملی اخلاق به نظریه های پیشرفته تر. هر آنچه موجب تعالی انسان می شود به سوی خدا نیل می کند: تابوها از این قاعده گریزی ندارند. خدا به تابوی بزرگ تبدیل می شود و الهام بخش و ضامن اخلاق است.

ادامه دارد